

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقي الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث رسید به مقام ثالث.

مقام ثالث این بود که بعد از فراغ از اینکه ظهور کفایت می‌کند از نظر کیفیت برای ردع
سیره مطلقاً آیا صرف وجود ظهور یا تصریح کفایت می‌کند یا اینکه صرف الوجود کفایت
نمی‌کند بلکه تعدد الوجود لازم داریم و یا تأکد الوجود، باید مؤکد باشد؟

نتیجه بحث این است که دو قول فرمودند: در مقام وجود دارد از کلماتی استفاده می‌شود،
بزرگانی استفاده می‌شود که صرف الوجود کافی نیست بلکه نیاز است به اینکه متعدد
گفته شده باشد و یا اگر تعدد ندارد لااقل مؤکد باشد تا اینکه بتواند رادع باشد. دلیل این
مسأله هم این است که گفته‌اند باید تناسب باشد بین رادع و مردوع عنه. بنابراین سیره
راسخه مرسوخه با یک بار گفتن و لو صریح باشد بر طرف نمی‌شود، باید مکرر باشد،
مکرر در مکرر گفته شده باشد یا مؤکد گفته شده باشد. پاسخ هم همان پاسخ‌هایی که
قبل داده ایم دیگر. پاسخ این است که بله برای براندازی این حرف درست است اما برای
اعلام موقف کفایت می‌کند.

خب دیروز تا کجا خواندیم؟ تا باء خواندم از قول الثانی یا نه؟ اصلاً نخواندیم مقام ثالث
را؟

«المقام الثالث: كفاي صرف وجود الرادع و عدمها» یعنی عدم کفایت. آیا کفایت می‌کند
صرف وجود ردع و لو به یک مورد رادع یا نه این کفایت نمی‌کند؟

«إذا كانت هناك دلالة مصادمة لسير عقلائي بالتنصيص» به اینکه تصریح کرده باشد «أو
الظهور فهل يكفي صرف وجود (این دلالت) في الرادعي مطلقاً» حالا چه به نحو عموم و
اطلاق باشد چه به نحو مورد باشد که در مورد خود آن سیره وارد شده باشد «أم تحتاج
الرادعي إلى التعدد أو التأكيد فيما إذا كانت تلك السير شديدة الرسوخ» آن جاهایی که
آن سیره شدید الرسوخ باشد بگویم تعدد و تأکید می‌خواهیم اما آن جاهایی که شدید
الرسوخ نیست خب نه «فيه قولان».

«القول الأول: كفاي صرف وجود الرادع مطلقاً» یعنی چه مورد باشد و چه به نحو اطلاق
و عموم باشد.

«الدليل: انحصار غرض الشارع من الردع في إعلان الموقف» غرض شارع از ردع بما أنه

مَقْنُن و شارع فقط این است که اعلام موقف کند خب این هم که انجام می‌شود، چون فرض این است که نص است یا فرض این است که ظهور محقق شده است، منعقد شده است، دارد با آن اعلام موقف خود را می‌کند.

«لیس غرض الشارع من الردع إلا اعلان موقفه للناس، فإنّ هذا هوشان کلّ مقنن بما هو مقنن» مقنن به عنوان اینکه مقنن است شأنش جز این نیست، اجراء که نیست، براندازی خارجی که نیست، فقط این است که قانون بگذارد خب با این عبارت هم قانون خود را اعلام کرده است دیگر، گفته است.

س: ...

ج: نه چون سلوک شارع همین است که به همین نحوه اعلام کند همه مسائلش را معمولاً.

«و من المعلوم حصول ذلك» یعنی حصول آن اعلام موقف «بصرف وجود الرادع من دون حاجٍ الى تعدّد رادع» یا تأکید رادع حتّی در آنجایی که «كانت للسيرٍ رسوخ شديد عند العقلاء» حتّی در آنجا هم اعلام موقف خود را کرده است دیگر، حالا یک مطلبی است همگانی است. حالا الان یک مرجع تقلید مثلاً بگوید اسناد رسمی حجّت نیست، همه دارند عمل می‌کنند، او می‌خواهد بگوید فتوای من این است، می‌گوید اسناد رسمی حجّت نیست، اعلام موقف کرده است دیگر، همه دارند با بانک معامله می‌کنند، داد و ستد می‌کنند، پول می‌گیرند و... او می‌گوید در نظر من بانک مجهول المالك است، اعلام موقفش را کرده است دیگر. پس بنابراین برای اعلام موقف ما چیزی بیش از این احتیاج نداریم. صرف وجود ظهور یا نص کفایت می‌کند.

س: ...

ج: بله بله، در صدر اسلام اوّل که اصلاً حکومتی تشکیل نشده بود بعداً که قدرت پیدا کرد... پیغمبر اکرم اوّل فرمود من پیامبر هستم و حرف خدا را می‌زنم، تشکیل حکومت نداده بود که. بعداً کم کم سیطره پیدا شد.

س: ...

ج: نه، علنی که بوده است اینطور نبوده است که حالا توانایی بر این ... آن سه سالی که در شعب اُبی طالب بوده‌اند و... اعلام موضع می‌فرمودند، این حلال است، آن حرام است اما اینکه دیگر دائماً بخواهد به این بگوید به او بگوید در جزیر العرب این را براندازد و حتّی در مکه این را براندازد این مقام آخری است و ربطی به مقننیت ندارد.

س: غرض شریعت این است که انجام بدهد ...

ج: غرض شریعت دو امر است: هم این است که قانون جعل کند و هدایت کند مردم را به آنچه که مصالح و مفاسدشان در آن است و دوم اینکه این را پیاده کند. اگر دومی نشد به اوّلی بسنده می‌کند. دو غرض جدای از هم دارد.

س: یک بیان همان غرض را نمی‌رساند؟

ج: نه نمی‌رساند، آن چیز دیگر می‌خواهد، فقط به گفتن درست نمی‌شود، آن قوّه قضاییه هم می‌خواهد، آن ضمانت اجرا هم می‌خواهد، آن این است که بعد باید حدّ بزند. اما همین

که بگوید خمر حرام است خب می‌خورند، باید چه کند؟ باید حد قرار بدهد، بعد برای اجرای این حد مأمور قرار بدهد، ولی قرار بدهد، قاضی قرار بدهد، یا تعذیرات قرار بدهد. آنها برای تضمین اجراء در مقام است، بعد دائماً اینجا و آنجا بگوید و افراد بفرستد، مبلغ بفرستد و امثال اینها که ائمه برخی اوقات می‌فرستادند و کارهای اینچینی می‌کردند مثل این جناب سلطان محمد که در مشهد اردهال است خب فرزند بلافضل امام باقر سلام الله علیه است، این مردم از حضرت مبلغ خواستند که حضرت فرستادند ایشان را ... منتهی ظالم‌ها ایشان را شهید کردند. بالاخره باید فعالیت اینچینی بکند. یا امام صادق سلام الله علیه به حسب آن رساله‌ای که برای شیعه نوشتند که این رساله را در مساجدشان می‌زدند و هر روز بعد از نماز مطالعه می‌کردند به حسب آنچه نقل شده است. این کارها برای چیست؟ برای این است که می‌خواستند عوض کنند، به دنبال این بودند که یک چیزی را عوض کنند، اما آن جایی که فقط در صدد این است که اعلام موقف کند که حکم خدا این است، دستور خدای متعال این است.

س: در مورد نماز تراویح که ... حضرت چندین بار اعلام کردند وقتی دیدند فایده‌ای ندارد رها کردند.

ج: آن در مقام عمل بود چون آنجا می‌خواستند براندازند، هدف حضرت اول این بود بعد که نشد رها کردند، گفتند بذار بخوانند.

س: ...

ج: بله دیگر می‌گوییم. پس شما مؤید هستید که اعلام موقف غیر از مسأله اجرا است.

س: نه شما می‌فرمایید که اعلام موقف یک بار کفایت می‌کند. عرض من این است که امیر المؤمنین در آنجا ...

ج: همه فهمیدند امیر المؤمنین قبول ندارد، خدا قبول ندارد. همین دیگر، بیش از این که نمی‌خواستند.

س: چند بار فرمودند.

ج: چند بار معلوم می‌شود ... ممنوع که نیست چند بار گفتن، بحث سر این است که لازم نیست نه اینکه ممنوع است، بله بعضی چیزها را چند بار می‌گویند.

س: اگر یک بار بود اصلاً آنها تصورشان این نبود که ...

ج: یعنی اگر یک بار حضرت می‌فرمود صلاً تراویح بدعت است و حرام است نمی‌فهند؟ می‌فهمند.

س: ...

ج: چیست؟ می‌گوید بدعت است حرام است نخوانید، با همین یک بار گفتن نمی‌فهمند که موقف حضرت چیست؟ چرا می‌فهمند. پس آنجا معلوم می‌شود که اگر حضرت چند بار هم گفتند اول برای این بود که شاید برانداخته بشود، دیدند اثر ندارد رهایش کردند، اما از اینکه بدعت است که دست بر نداشتند.

«القول الثانی: عدم کفای صرف وجود الرادع للردع عن السير التي لها رسوخ شديد»
بله آن سیره‌ای که رسوخ شدید دارد کفایت نمی‌کند. برای آن سیره‌هایی که خود مردم از خدا می‌خواهند که یک نفر بیاید آن را براندازی کند چرا.

«الدلیل: لزوم رعایا التناسب بین الرادع و المردوع (و المردوع عنه): الرادع لا بدّ و أن يكون مناسباً للمردوع، و السير العقلاني تختلف من حيث مرتبيل الرسوخ في العمل و الارتكاز» سیره‌های عقلانیّه اختلاف دارند از حیث مرتبه رسوخ در عمل مردم و در ذهنیت و ارتکاز مردم. بعضی‌هایش مثل خبر واحد است، مثل عمل به ظواهر است، مثل امارت ید است که اینجا خیلی راسخه مرسوخه است، بعضی چیزهایش هم اینجا نیست، مثل اینکه اگر کسی فوت شد تا چند روز مثلاً باید عزاداری بکنند، خیلی‌ها می‌گویند این چه کاری است، دلشان می‌خواهد این رسم برطرف بشود، می‌گویند بنده خدا به رحمت خدا رفته است و حالا تا یک هفته یا چهل روز یا یک سال باید کذا باشد. بعضی رسم‌ها اینطور است و عقلاء هم خودشان عاداتی است که دلشان می‌خواهد برطرف بشود، اینجا اگر شارع یک دفعه هم بگوید کفایت می‌کند ... می‌گوید الحمدلله.

«فقد تكون لها مرتبة من الرسوخ لا يكفي للردع عنها إلا دلالات عديدة» دلالت‌های فراوان «أو دلا واحد مؤكّد على الأقل» یا یک دلالت باشد اما مؤکده باشد، بگوید مثلاً هر کس این کار را بکند این فی أسفل درک من الجحیم جایش خواهد بود یا ... با این چیزها تأکید بکند. این فرمایشی است که ...

این مطلب را همینطور که در ذیل فرموده است بزرگانی از علماء این نظر شریف را دارند. مثلاً قبلاً از شهید صدر داشتیم که باید یا متعدده باشد یا مؤکده باشد، یا حضرت امام قدس سرّه در جا به جاهایی هم در فقّه‌شان و هم در اصولشان فرموده‌اند از باب نمونه.

«و صرح به الإمام السید الخمينی رضوان الله عليه في مواضع كثير من مباحثه الفقهيّة و الأصوليّة منها:» یکی از آن موارد این است، فرموده است که «مجرّد حدیث واحد أو حدیث لا يصلح للردع عن السير و طریق العقلاء في المعاملات السوقيّة» معاملات سوقيه که رایج بین مردم است، عادت به او دارند و همه اینطور معامله می‌کنند اینجا یک روایت یا دو روایت شارع بخواند این سیره را بر اندازد و ردع کند! این که نمی‌شود. فرموده است با یک حدیث و دو حدیث نمی‌شود.

حالا مردم مثلاً رایج است در بینشان که معاملاتشان به شکل معاطات است، نمی‌گوید بعتک او بگوید اشتريتک و فلان و ... به نحو معاطات. حالا شارع می‌خواهد این را ردع کند می‌فرماید «إنّما يحلّ الكلام و يحرم الكلام» با یک حدیث که بر این دلالت می‌کند فرموده است که نمی‌شود.

س: به خاطر شک در ادله حجّیت خبر واحد و اینها نیست؟

ج: نه، سندش تامّ تمام است، اعلائی است. می‌گوید نمی‌شود.

س: اعلائی هم باشند باز آن ادله می‌توانند ... از این ادعا باشند، علم که پیدا نمی‌کند.

ج: نکنند، ولی خب همین، ما می‌گوییم اشکال ندارد خواسته است اعلام موقف کند اما ایشان فرموده است نمی‌شود.

س: ...

ج: نه نمی‌شود، می‌گوید یک روایت دارد و الا می‌فرمود، یعنی این روایت دارد مگر اینکه نص باشد، به ظهورش کار ندارد به این جهت کار دارد که صرف الوجودش به درد نمی‌خورد، با یکی و دوتا نه، نه اینکه دلالتش چطور باشد، دلالت فرض کن نص باشد.

«و هذا نظير ما قلناه في محله (از اصول) من أنب نحو قوه تعالى: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» لَا يَصْلَحُ لِلرَّدْعِ عَنِ السَّيْرِ الشَّائِعِ فِي سَوَاقِ الْمُسْلِمِينَ وَ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ» مثل عمل به ظواهر و خبر ثقه و ید و نحو اینها. مردم در معاملات خودشان، معاملات سوقیه و بازاری خودشان به ظواهر کلمات بایع، مشتری و فلان و ... اِثْكَاء می‌کنند. یا به ید اِثْكَاء می‌کنند می‌گویند این آقا ید دارد برای این اجناس، برای خودش است دیگر دارد می‌فروشد. نمی‌گویند نه شاید دزدی باشد، معلوم نیست برای خودش باشد و... و هکذا و هکذا. حالا شما بیایید بگویید این سیره‌ها به درد نمی‌خورد چون خدا در قرآن فرموده است «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» این ظواهر، این ید که برای ما علم نمی‌آورد، فوقش مطمئن می‌آورد، خدا هم که فرموده است «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا». ایشان می‌گوید ما در اصول گفتیم که با این یکی نمی‌شود از سیره و اینها ردع کرد، فلذا است که علیرغم وجود چنین آیات و چنین روایاتی می‌گوییم سیره عقلاء در این موارد حجت است و ردع نشده است.

این حرف ایشان نیست البته، خیلی از اینها در کتب اصول نگاه کنید این جواب رایجی است که آنجا می‌دهند که اینطور است.

س: ...

ج: بله می‌گوید ظهور منعقد شده است، ظهور هست اما پرسش اینجا را می‌گویند نمی‌تواند ردع کند.

ببینید، جوابهایی آنجا داده می‌شود، یک جواب این است که «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» و... به قرینه قبل و بعدش هم برای اصول عقائد است و اصلاً ربطی ندارد. یک جواب دیگری که بعضی داده‌اند مثل آقای نائینی اینچنین جوابی دارند که می‌گویند خبر ثقه در نظر عقلاء علم است، اصلاً مطمئن نیست، ظواهر علم می‌آورد، مطمئن نیست اصلاً اینها علم است، منتهی اینها علم فلسفی نیست، علم عرفی است اینها و کلمه واژه علم و ظن و اینها در اینجا معنای عرفی را می‌دهد. این هم یک جوابی است که عده‌ای می‌دهند.

یک جواب هم این جواب است که حالا از آنها غمض عین کنیم و فرض هم که آنها نباشد و آنها را قبول نداشته باشیم می‌گوییم با یک صرف الوجود یک چیزی نمی‌شود ردع بشود.

«بَلْ لَابَدٌ فِي الرَّدْعِ عَنْهَا (عن السيره عقلاء) من التصريحات و الإنكارات الشديده» این همان تأکید است، انکارات تصريحات و انکارات شديده باید باشد «نظير إنكار الربا و القمار» ربا در بین مردم رایج است اما ببینید خدا چطور فرموده که این ... من الله است این مثل دشمنی با خدا است و ... آن شدائدی که فرموده است، یا در مورد قمار آن شدائدی که فرموده است. پس بنابراین صرف الوجود به درد نمی‌خورد.

این فرمایش ایشان در اینجا بعد آدرس به جاهای دیگر هم از فرمایشات ایشان داده اند. فرزند ایشان هم که آقای سید مصطفی باشد ایشان هم خلافاً به آنچه که در اصول گفته

است که برای اعلام موقف اشکال ندارد اما در فقهشان مثل والدشان مشق فرموده است و فرموده با یک خبر و اینها نمی‌شود سیره ردع بشود. این تفاوتی است که بین فقه و اصول ایشان وجود دارد.

«المناقشة»

س: ادله‌ای که برای حجیت خبر واحد مگر سیره عقلاء است؟ خود سیره عقلاء وقتی مخالف سیره‌شان باشد نمی‌آیند خبر واحد را اخذ کنند.

ج: چرا، می‌گویند این آقا غیر از ما می‌خواهد بگوید.

س: ...

ج: اگر صریح گفته باشد، بگوید من خبر واحد را قبول ندارم، عقلاء چه می‌گویند؟ می‌گویند آن آقا قبول ندارد، قبول می‌کنند که او ردع می‌کند و قبول ندارد، آن وقت اگر متدین است دست بر می‌دارد. پس برای اعلام موقف که می‌فهمد.

س: ...

ج: اما باز صریح که می‌گوید، صراحت گفته است دیگر، می‌گوید حجت نیست، قبول نیست، باید دائماً بگوید؟ که شما می‌گویید باید متعدد باشد؟! می‌گوییم نه، یا بگوید قبول ندارم حجت نیست هر کس انجام بدهد پدرش را در می‌آورم صد سال در جهنم می‌رود و ... باید اینطور هم بگوید؟ نه دیگر لازم نیست این حرف‌ها را بزند.

س: فرض این است که ما علم داریم که گفته است، اشکال این است که ما اصلاً در صدور مناقشه داریم و برای ما معلوم نیست. شما می‌گویید حضرت یک بار هم بگوید کافی است، اگر بگوید کافی است اما من نمی‌دانم که حضرت گفته است یا خیر.

ج: چه چیزی را نمی‌دانم حضرت گفته است یا نه؟

س: ...

ج: بابا آن را که می‌دانم، حرف سر این است که با یک بار گفتن کفایت می‌کند، یا علم دارم به گفتن و یا علمی دارم به گفتن، آن که معلوم، همان که خودش حجت قرار داده است.

س: ...

ج: بابا قرآن است، قرآن را که دیگر نمی‌شود گفت نمی‌دانم گفته است یا نه. «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» که قرآن است، ایشان با قرآن مثال می‌زند.

س: آنجا هم مناقشه در دلالت است.

ج: در دلالت که مناقشه نمی‌فرماید. نمی‌فرماید که این دلالت ندارد، می‌فرماید نمی‌شود با یکی آن را نمی‌شود ردع کرد. این حرف آن است.

س: بحث را باز می‌کنید، یک جا ظهورش قطعی است و یک جا ظنی است. اگر ظهورش

ظنی باشد سیره عقلاء که می‌گوید خبر واحد حجت است از ثقه این اطلاق ندارد که فردی هم که مخالف سیره آنها حرف بزند بگویند این هم حجت است.

ج: چرا می‌گویند، عجب است واقعاً. می‌گویند یک کسی ممکن است بخواهد با سیره مخالفت کند، چه کند؟ خودش را آتش بزند؟ بنزین بریزد روی خودش و بگوید من با این سیره مخالفم، یا بگوید آقا من قبول ندارم دیگر، با همین گفتن می‌گویند قبول ندارد.

س: ...

ج: نه، ببینید، یک وقت است به گونه‌ای است... اینها خلط نشود، قبلاً گفته ایم که سیره یک وقت به گونه‌ای است و ارتکاز به گونه‌ای است که اصلاً ظهور منعقد نمی‌شود، اصلاً می‌گویند که نمی‌شود کسی چنین حرفی بزند، ظهور منعقد نمی‌شود. اما بحث در آن جایی است که اگر ظهور منعقد شد آیا در آنجا این را کافی نمی‌دانند برای اینکه او دارد ردع می‌کند، اعلام می‌کند من قبول ندارم؟ حرف بر سر اینجا است. حرف این است که اگر ظهور منعقد شد یا صراحتاً گفت، عقلاء هم می‌گویند بله، ایشان دارد اعلام می‌کند که من این راه را قبول ندارم.

س: ...

ج: به همین گفتارش، مثل حرف‌های دیگرش.

س: اگر به خبر واحد باشد.

ج: بله به خبر واحدی که عقلاء آن خبر واحد را حجت می‌دانند. یعنی می‌گویند بله این طریق است به اینکه آن گفته آقا را به ما می‌رساند. شارع خودش آمد -خبر واحد نه از راه سیره چون اول کلام است حالا- از یک راه دیگر، مثلاً از سیره متشرعه فهمیدیم، از آیه نبأ فهمیدیم، از یک چیز دیگر فهمیدیم که شارع خبر ثقه را حجت کرده است، حالا شارعی که خبر ثقه را حجت کرده است دارد به همین خبر ثقه به من می‌گوید فلان سیره را قبول ندارم. چرا برای اعلام موقف به این اکتفاء نکنیم؟ مثل حرف‌های دیگرش است.

س: خبر واحد که خلاف عقل است چرا حجت نمی‌دانیم؟ خلاف حکم عقل باشد.

ج: چرا؟

س: چون سیره عقلاء ...

ج: نه، به خاطر سیره نیست آنجا، آنجا به خاطر سیره نیست بلکه آنجا یقین داریم خلاف است، نه به خاطر سیره، چون خلاف عقل است. شارع که خلاف عقل حرف نمی‌زند

س: ...

ج: چرا ظهور منعقد می‌شود اما می‌دانیم که راوی یا دروغ گفته یا اشتباه کرده است.

س: اینجا هم همین ...

ج: نمی‌شود اینجا، حرف زور که نیست.

س: ...

ج: نه ظهور نیست، آقای عزیز یک وقت ظهور منعقد نمی‌شود، می‌گویند چنین حرفی نمی‌شود از شارع صادر بشود، مثل اینکه گفته است «ید الله فوق أیدیکم» اصلاً ظهور پیدا نمی‌کند بر اینکه یعنی دستش، اصلاً این ید الله ظهور در ید جوارحی پیدا نمی‌کند بلکه معنایش یعنی کنایه از قدرت می‌فهمد. «إِنَّ الله على العرش السعوى» تکیه داده است به صندلی بر عرش و بر کرسی؟! اصلاً این را نمی‌فهمد به خاطر اینکه می‌داند خدا جسم نیست، خدا دست ندارد. اینجا ظهور منعقد نمی‌شود. اما اگر فرض کردیم که به صورتی است که ظهور معقد نشود. یکی از راه‌های فهماندن ما فی الضمیر برای شخص این است که با ظواهر حرف بزنند. این هم دارد با ظواهر می‌گوید من این سیره شما را قبول ندارم، دارد موقف خودش را اعلام می‌کند، می‌گوید این روشی شما دارید من قبول ندارم. با ظهور؟ ظهور که منعقد شده است، یا نصّ است، تصریح است این، می‌گوید قبول ندارم.

می‌فرماید که: «مفروض الکلام تحقّق» مناقشه در آن کلام. «مفروض الکلام تحقّق» ببینید «مفروض الکلام تحقّق دلالت صریحاً أو ظاهراً بالفعل فی أنّ موقف الشارع مخالف للسير العقلانی» مفروض سخن این است که این ظهور درست شده است، این تسلیه وجود دارد نه اینکه نه به خاطر وجود آن سیره ظهوری اصلاً منعقد نشد، مثل آن مواردی که می‌گفتیم مانع از انعقاد ظهور می‌شود، نه، ظهور منعقد شده است، وقتی اینطور شد «و هذا يقتضى عدم انصراف الدلیل عن مورد السير العقلانی» این هذا، این مفروض بودن اینکه می‌گوییم ظهور است این اقتضاء می‌کند عدم انصراف دلیل را از مورد سیره و الا اگر انصراف داشته باشد یعنی ظهور ندارد. «بحیث لا يفهم (که انصراف داشته باشد ... سیره به گونه‌ای که) لا يفهم منه الدلالة المذكور» آن دلالت مذکوره که دلالت بر ردع باشد.

«و عليه فلا يبقى وجه لما ذكر من لزوم تناسب الرادع و المردوع إلا دعوى أنّ الردع لا يتحقّق بمجرد بیان الموقف من قبل الشارع تجاه السير العقلانی» هیچ چیزی باقی نمی‌ماند در مقام برای اینکه ما بگوییم حجّت نیست و بگوییم آن سیره مردوعه نمی‌شود الا اینکه اینطور کسی بگوید، بگوید لازم است تناسب رادع و مردوع. «فلا يبقى وجه لما ذكر من لزوم تناسب الرادع و المردوع» الا اینکه گفته بشود و ادّعا بشود «أنّ الردع لا يتحقّق بمجرد بیان الموقف من قبل الشارع» در مقابل سیره عقلانی «و إنّما يتحقّق بما من شأنه أن يكفّ به العقلاء عن سيرتهم خارجاً» این ردع و بیان موقف این تحقق پیدا می‌کند به واسطه چیزی که از شان او و از ویژگی‌ها و خاصیت او این باشد که کفّ نمایند به واسطه او عقلاء از سیره شان، باز بدارند عقلاء خودشان را از سیره‌شان در عالم خارج «و تُقلع به مادّة الفساد» مادّه فساد که فساد همان سیره و روششان است، با این قلع بشود، کنده بشود. کسی بیاید ...

«و لكن قد عرفت منع هذه الدعوى بأنّ شان كلّ مقنّن بما هو مقنّن» نه بما هو مجری، بما هو حاکم، بلکه بما هو قانونگذار، چیست؟ «و منهم الشّارع المقدّس» که اصلاً می‌گوید شارع، شارع یعنی مشرّع، یعنی تشریع کننده، یعنی قانونگذار «لیس إلا مجرد إعلان موقفه (برای مردم و اتمام حجّت در مردم)» می‌فرماید موقفش این است. یک موقف دیگر هم البته دارد، یک غرض دیگر هم دارد و هر وقت از دستش بیاید آن کار را هم می‌کند، ولی این دو به هم ربطی ندارد.

س: ...

ج: تبلیغ هم غیر از اجراء است، شان تشریعی، شان تبلیغی، شان اجرائی.

س: ...

ج: تبلیغ باز غیر تبلیغ است. ببینید در مسأله بسیاری از روایات که مثلاً دارد که «الفقهاء حصون الإسلام» یا «الفقهاء أمّ بنی اسرائیل فلان» عده‌ای می‌گویند آقا این از نظرشان تبلیغ مقصود است نه از نظرشان اجراء، آنهایی که از این روایت خواستند ولایت فقیه را در بیاورند، یک عده‌ای اشکال می‌کنند که شان تبلیغ را دارد می‌گوید، شان تشریع نه، شان اجراء هم نه، شان تبلیغ. این یک نشان دیگری است برای خدا. «اللهم ارحم خلفائی الذین یأتون بعدی یروون حدیثی و...» بله این خلفاء هم یعنی خلیفه در ابلاغ هستند، در تبلیغ هستند، چون بعدش می‌گوید «یروون حدیثی و...»

س: ...

ج: بسیار واضح است که بوده است «فالبلغ الشاهد الغائب»

س: یعنی اصل تشریعش غیر از این ابلاغ است؟

ج: بله

س: پیغمبر خودشان دارند خودشان را تبلیغ می‌کنند.

ج: تشریع غیر از تبلیغ است، تشریع یعنی اینکه این را جعل می‌کنند.

س: پس این تصریح آن موقع بوده است که یک مقامی داریم به نام تشریع و جعل.

ج: بله بله، پر است

س: یا این متأخر است...

ج: نخیر، پر است.

س: همین الان هم مراتب حکم درش اختلاف است.

ج: بله، «شَرَعَ لکم من الدّین ما وصّاکم به ...» اینها در قرآن است. تشریع غیر از آن است،

«کتب علیکم الصّیام» مقام تشریع است، این «کُتِبَ» یعنی نوشته شده است، الزام شده است برایشان، اینکه تبلیغشان است. البته گاهی با نفس تشریع که دارد می‌گوید با هم یک تبلیغی هم می‌شود اما تبلیغ این است که دائماً آن را بازگو کنید، به این بگویید به آن بگویید فلذا فرمود «فالبلغ الشّاهد الغائب» الان کسانی که حاضرند و از من دارند می‌شنوند اینها را برسانند به کسانی که غائب هستند و در محضر حضور ندارند، که آن می‌شود یک چیز دیگری و وجوب تبلیغ یک امر آخری است. «فَلَوْلَا تَقَرَّرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَّيَتَفَقَّهُوا فِی الدّینِ وَلَیُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ» این تبلیغ است، اساس تشکیل حوزه‌های علمیه هم بر اساس همین آیه شریفه نفر است که می‌فرماید چه کن؟ چرا عده‌ای بلند نمی‌شوند از هر کجا بیایند، همه که نمی‌توانند -آیه فرموده است- بلند شوند بیایند، چرا از هر طائفه‌ای و از هر گروهی و هر شهر و روستایی مثلاً بعضی بلند نمی‌شوند بیایند در

حوزه‌های علمیه فقه و اینها را یاد بگیرند اما دیگر آنجا نمانند، «وَلْيَنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» البته بعضی‌ها یک قرائت دیگری هم دارند «وَلْيَنْذِرُوا قَوْمَهُمْ، نه قومهم» حالا آنهایی که قمی هستند عیبی ندارند اما آنهایی که قمی نیستند «وَلْيَنْذِرُوا...».

من یک وقتی «لیندورا قمهم» را از یکی از مراجع شنیدم رحمۃ الله علیه، ایشان گاهی در پایان سال که درس‌ها می‌خواست تعطیل بشود یا اوّل سال که می‌خواست شروع بشود یک صحبتی می‌کردند، ایشان همین را می‌گفتند که آنها که دیگر وقت درس خواندنشان تمام شده است و حالا به یک حدّی رسیده‌اند که باید خدمت کنند، حالا برای چه در قم مانده اند؟

یک استادی داشتیم رضوان الله علیه، یک آقای درسی‌شان می‌آمد حدود 45 سالشان اینها شاید بود، ایشان فرمود من اگر به جای تو بودم دیگر در قم نمی‌ماندم، تو که به این سن رسیدی دیگر باید بار خودت را بسته باشی، دیگر حالا برای ثوابش در درس شرکت می‌کنی و... حالا برو آنجا خدمت کن مردم احتیاج دارند، برو یک جایی خدمت کن. بله یک وقت یک کسی به مرتبه‌ای رسیده است که باید در حوزه باشد، اما یک وقت می‌بینی به هر کجا که رسیده‌ای همین است و باید بروی تبلیغ و خدمت بکنی.

س: ...

ج: هر دو است، آن ابلاغ است آنجا، خدا ی متعال نصب کرده و ابلاغ ... فلذا آنجا چه فرمود؟ آیه ابلاغ است دیگر آن.

س: ...

ج: اوّلاً به استدلال نقض غرض که جواب داده شده است، ثانیاً آن غرض که توانایی ندارد که ردع کند، مغلوب است، حالا می‌گوید ما اعلام موقوفمان را می‌کنیم، حالا نمی‌توانیم براندازیم، چه کنیم؟

س: چند بار گفتن هم برایش سخت است؟ در خیلی موارد می‌تواند ...

ج: شاید گفته است، ما نمی‌دانیم که نگفته است. اما حرف سر این است که باید بگوید، با یک بار اگر کلامش به ما رسید بگوییم نه این چون یکی است به درد نمی‌خورد؟

س: نوع اغراض احکام را داریم فی الجمله می‌گیریم نه بالجمله. آنچه که در نقض غرض داشتیم می‌گفتیم یک وقت غرض شارع این است که همه انجام بدهند و یک موقع فقط فی الجمله باشد، پس داریم می‌گوییم نوع اغراض این است که فی الجمله باشد حالا زید و عمرو بشنوند و بکر و خالد نشنوند.

ج: کم کم بشنوند، بله. غرض از این جعل چیست؟ این است که کم کم این به عباد برسد و عمل کنند.

س: نوع احکام اینطور است که ...

ج: بله نوع احکام همینطور است و اینگونه بیان کردند.

... احکام بسیار بسیار... به قول مرحوم استاد می‌فرمود ما در نماز وتر چقدر مشتری

داریم؟ مستحب هم هست، چهل روایت داریم، اما بعضی چیزهایی که فقیه پدر خودش را در می‌آورد که این طرف بزن و آن طرف بزن که بفهم یک حکم الزامی و وظیفه چیست، یا روایت پیدا نمی‌کند یا یکی است، یا سندش فلان است، یا دلالتش فلان است و... در این کوران‌هایی که برای اسلام پیش آمده است اینها باعث شده است که این مشکلات و مضایق پیش آمده است برای ائمه علیهم السلام و... و چون بناء خدای متعال هم فعلاً بر این بوده است که به طرق عادی باشد فعلاً. چون مصالحی که خودش می‌داند. حالا تا حضرت ان شاء الله ظهور بفرمایند و این مشکلات برطرف بشود.

«فَتَحْصُلُ أَنَّهُ لَا يَشْتَرُطُ فِي الرَّادِعِ أَنْ يَكُونَ مُؤَكِّدًا أَوْ مُتَعَدِّدًا» رادع لازم نیست مؤکد یا متعدد باشد «بل یکفی فی الردع صرف وجود الرادع حتّی فیما إذا كانت دلالتها» دلالت آن رادع به ظهور، نه به نص، که ظهورش را قبلاً در مقام ثانی روشن کردیم. «و كانت فی قبالة» در قبال آن ظهور بوده باشد سیره عقلائی که برای آن سیره عقلائی رسوخ شدیدی در اذهان عقلاء است البته بعد از فرض انعقاد ظهور «بعد فرض انعقاد الظهور فیه» یعنی در آن ظهور «بالنسبة» الی مورد السیر. و علیه، فالمکلف المعاصر لزمان التشريع لا يكون معذوراً فی ترک العمل بصرف وجود الرادع» اگر یک سیره‌ای دارند، این هم معاصر با معصوم است و از امام صادق شنید، با یک کلام، چیزی را که ردع این سیره می‌کند و لو به ظهورش، این معذور نیست که بگوید با یکی که نمی‌شود. نه، امام دارند موقف خودشان را می‌گویند و تو متدین هستی و باید به این سیره عمل نکنی.

«نعم، المکلف الذی یعیش فی الأزمنة المتأخّرة عن عصر التشريع إذا واجه صرف وجود الرادع و علم بأنّ المتشرّعة فی زمان الشارع لم يلتزموا بمفاد هذا الدلیل فی مقام العمل، بل استمروا علی سیرتهم العقلائیة قد لا یکفیه هذا للردع» بله یک استدراکی اینجا دارد و آن این است که اگر کسی که متأخّر از زمان معصومین است، مثلاً فقهاء زمان ما، این می‌بیند یک سیره‌ای در زمان معصومین علیهم السلام بوده است، یک روایتی هم وجود دارد که از آن سیره به حسب ظاهر دارد ردع می‌کند، اما متشرّعه زمان شارع مرتدع نشده اند، علیرغم اینکه چنین روایاتی وجود داشته است...

س: به دستشان هم رسیده است یعنی؟

ج: حالا فعلاً صورت مسأله را بگویم تا ...

این فقیه اینطور می‌بیند که سیره‌ای از عقلاء معاصر زمان شارع وجود داشته است، این یک، 2- یک ردعی از شارع، چیزی که ردع است به حسب ظاهر از شارع هم وجود دارد، این هم به دست ما رسیده است، در کتب حدیث است یا ... 3- متشرّعه آن زمان ... نشدند، دست بر نداشتند. آیا در اینجا ما باید به این روایت رادعه عمل کنیم یا نه؟ بگویم آن سیره درست نیست؟

خب معاصرین که گفتیم وقتی رادع به دستشان برسد باید این کار را بکنند اما این صورت چه که ما متأخّر هستیم، آن زمان نبودیم، سیره ما مستحدثه نیست، این سیره همان سیره معاصره است، یک رادعی هم برایش وجود دارد اما متشرّعه دست از آن سیره‌شان بر نداشتند، اینجا چه می‌شود؟

می‌فرماید: «نعم المکلف الذی یعیش فی الأزمنة المتأخّرة عن عصر التشريع» عصر تشريع همان عصر ائمه علیهم السلام است. حالا این مکلف «إذا واجه صرف وجود

الرّادع» مواجه شد این مکلف با صرف وجود رادع، یکی، دوتا «و علم بأنّ المتشرّع» فی زمان الشارع لم يلتزموا بمفاد هذا الدلیل فی مقام العمل، بل استمروا علی سیرتهم العقلائی» نعم مکلف اینچنینی «قد لا یکفیه هذا للردع» ممکن است بگویم این برای ردع از آن سیره کفایت نمی‌کند. مثل چه؟ فرض کنید همین سیره عقلا بر معامله معاطاتی، ما می‌بینیم که در زمان شارع مسلّم سیره بر معامله معاطاتی بوده است، از آن طرف هم می‌دانیم که یک روایتی از ائمه وارد شده است که «إِثْمًا یَحْلُلُ الْکَلَامَ وَ یَحْرُمُ الْکَلَامَ» فقط کلام است که حلیّت می‌آورد و حرمت می‌آورد، این مال زید بود، حرام بود بر من تصرّف در او، او این مال را به من داد و من هم پول را به او دادم، حرف که نزدیم، الان این برای من حلال می‌شود؟ این روایت می‌گوید نه، «إِثْمًا یَحْلُلُ الْکَلَامَ وَ یَحْرُمُ الْکَلَامَ» باید بگوییم بثّ اشتریث، این مثال در اینجا.

حالا می‌توانیم بگویم بله این روایت دارد ردع می‌کند پس معاطات به درد نمی‌خورد. می‌تواند اینطور بگوید یا نه؟

می‌فرمایند: «توضیح ذلک: انّ المکلف المذکور تار» یعلم بوصول الردع الی جمیع المتشرّعه و تار» یعلم بعدم وصوله الی جمیعهم، و تار» یشکّ فی ذلک، و بالتّالی یشکّ فی سبب عدم التزام المتشرّعه بهذا الردع»

سه حالت تصوّر داریم: یکی این است که مکلف می‌داند که این ردع به همه متشرّعه‌ای که طبق این ردع عمل نمی‌کنند و به سیره خودشان عمل می‌کنند این رسیده است، علیرغم اینکه به همه آنها رسیده است دست از سیره خود بر نداشته اند. این یک صورت است.

یک صورت دوّم این است که «و تار» یعلم بعدم وصوله الی جمیعهم» می‌داند به دست همه نرسیده است.

سوّم این است که شک دارد که رسیده است یا نرسیده است و چون شک دارد شک می‌کند که چرا اینها عمل نکرده اند، به خاطر اینکه نرسیده است عمل نکردند یا رسیده است و علیرغم رسیدن عمل نکرده اند؟ قهراً در این شک می‌کند.

«و بالتّالی» یعنی بالتّیجه «یشکّ فی سبب عدم التزام المتشرّعه بهذا الردع (که) هل هو (این عدم التزام) عدم وصوله الیه» به خاطر این بوده است که نرسیده بوده به آنها «أو شیء آخر» که آن شیء آخر مثل چیست؟ «کقرین» متصل» أو منفصل» أو معارض وصلت الیه» و لم یصل الیه للمکلف» شاید می‌گوید درست است که این دارد «إِثْمًا یَحْلُلُ الْکَلَامَ وَ یَحْرُمُ الْکَلَامَ» شاید یک قرینه‌ای همراهش بوده است که مثلاً می‌فهمیدند که در باب نکاح و طلاق اینطور است نه همه جا، شاید یک قرینه متّصله‌ای بوده است که بله «إِثْمًا یَحْلُلُ الْکَلَامَ وَ یَحْرُمُ الْکَلَامَ» در باب نکاح، همینطور اینکه آن بیاید خانه این و این برود خانه آن بگویند خب دیگر شدیم زوجین نه، مثل خرید و فروش نیست. یا طلاق نه، به کلام فقط می‌شود، اینکه این همینطور چادر بیاندازد روی سر او و بگوید من نگاه ... این نمی‌شود بدون اینکه حرفی بزند، این نمی‌شود. شاید یک قرینه‌ای بوده است که از این «إِثْمًا یَحْلُلُ الْکَلَامَ وَ یَحْرُمُ الْکَلَامَ» این را می‌فهمیم که قرینه متّصله‌ای بوده یا منفصله‌ای بوده است ...

یا اینکه این «إِثْمًا یَحْلُلُ الْکَلَامَ وَ یَحْرُمُ الْکَلَامَ» در آن زمان یک معارض داشته است، آن

معارض به دست ما نرسیده است و آن در اثر آن معارض تعارضاً تساقطاً و عمل نمی‌کردند.

پس قهراً حالت سوّم این است که شک می‌کند که آیا این به دست همه رسیده است یا نرسیده است وقتی که این فقیه معاصر در زمان ما شک می‌کند که چگونه بوده است قهراً می‌گوید شاید اصلاً نرسیده بوده، شاید رسیده بوده و حالا که رسیده بوده یکی از این سه صورت است، شاید یک قرینه‌ای بوده است که معنائش چیز دیگری است، حالا یا قرینه متّصله یا منفصله. یا اینکه نه، این روایت با یک روایت دیگری که به دستشان رسیده بوده، تعارض کرده و تساقط کرده بوده در نظر آنها و عمل نکردند طبق این، حالا اتفاقاً آن معارض به دست ما نرسیده است، در کتاب‌ها که از بین رفته است و ... از بین رفته است و این یکی به دست ما رسیده است.

س: منشأی که می‌گوییم ...

ج: اگر صبر بفرمایید همه اینها گفته می‌شود.

«أما على الأوّل فلا يكفي ذلك للردع؛ ضرورة أنّ عدم التزامهم يكشف في هذا الفرض عن وجود خلل في ذلك الدليل» صورت اوّل چه بود؟ این روایت به دست همه رسیده است در عین حال عمل نکرده است، این به درد ردع نمی‌خورد اینجا. چرا، این همان صورتی است که می‌گویند «کلّ ما ازداد صحّاً ازداد بُعداً» هر چه سند روایت قوی‌تر، بُعْدش از واقعیت در نظر انسان بیشتر می‌شود. می‌گوید آقا این حرف به دست همه رسیده است و همه هم عمل نکرده‌اند بما فيهم المتديّنون والورعيون والعادل و ... همه عمل نکرده‌اند، عدول و ... همه عمل نکرده‌اند، معلوم می‌شود که زیر کاسه یک نیم کاسه‌ای بوده است و الا چگونه عمل نکردند؟! این همان است که می‌گویند اعراض مشهور چیست؟ موهن است.

س: استاد این دیگر شرایط براندازی را نداشته است ...

ج: نه، اما به دست همه رسیده است، فرض می‌کنیم.

س: ...

ج: بله، به دست همه رسیده است و همه ... کردند؟

س: شرایط براندازی نبوده است، سیره انقدر قوی بوده است که براندازی نشده است

ج: نه، در منشأ باید براندازی شده باشد دیگر. فرض این است که منشأ دارند عمل می‌کنند. ببینید، بله در کفّار ... نشده است اما در منشأ باید از بین رفته باشد دیگر.

س: در همان قسمتی که شما استدلال می‌کنید که ... می‌فرمایید آن شرایط براندازی است که باید شارع ...

ج: نه، مقام خلط نشود. حرف این است که اگر شارع در مقام براندازی باشد باید چه کنیم؟ به یکی دوتا نمی‌شود اکتفاء بکنند. اینجا فرض این است که به دست همه رسیده است و اگر به دست همه رسیده است پس شارع تبلیغ کرده است، گفته است، اما در عین اینکه تبلیغ کرده و گفته است و یکی دوتا نبوده است و فرض می‌کنیم به دست همه

متشرّعه رسیده است، پس شارع تبلیغش را کرده است، دائماً گفته و تکرار کرده است، با اینکه علیرغم اینکه به دست همه رسیده است فرض این است که عمل نکرده اند.

س: ...

ج: آقا جان فرض این است که عمل نکرده اند، صورت اولی را می‌گوییم، خُلف فرض که نباید بکنیم. صورت اولی این است که به دست همه رسیده است ولی در عین حال عمل نکرده اند.

س: ...

ج: فرض داریم می‌کنیم که اگر فهمیدند و عمل نکردند. حالا از کجا فهمیدیم؟ آن راه‌هایی که قبلاً گفتیم. شما الان قسم حضرت نمی‌توانید بخورید که اصحاب ائمه، معاصرین با ائمه، همین ارادتمندان ائمه، موالیان ائمه معاملاتشان معاملات معاطاتی بوده است یا نه؟ حتماً آنها بعث و اشتريث را گفته اند؟ اگر این بود لبان و ظهر در تاریخ. هر کسی، بچه و... هر کسی بخواهد معامله کند، عرب باشد، عجم باشد، همه باید بگویند، اگر گفته شود که باید با صیغه عربی گفته شود ... همان حرف‌هایی که در بیع زده می‌شود که به صیغه ماضی هم باید باشد ... این اصلاً یک چیزی مثل تشهّد نماز یا حمد و سوره نماز می‌شد ... همه باید اینها را یاد بگیرند دیگر، از اینکه اینطور نشده است معلوم می‌شود که این نیست.

پس بنابراین یقین داریم که اصحاب ائمه ... حالا اگر یقین هم کردیم این «الکلام یحلل ...» به دست همه رسیده است، اینجا چیست؟ می‌فهمیم اینجا که یک خللی لابد در این روایت بوده است، این همان است که علماء بزرگ می‌فرمایند ... این اخیر اخیر یک مقدار فرمایش مرحوم خوئی سیطره بر نجف پیدا کرد که اعراض مشهور موهن نیست و عمل مشهور جابر نیست، اما جوّ صاحب جواهر و شیخ انصاری و اینها در قبل و همچنین علماء قم و اینجا می‌گویند که اعراض مشهور یعنی همین. اگر دیدیم که مشهور با اینکه این روایت دلالتش واضح است، سندش هم درست است عمل نمی‌کنند معلوم می‌شود که یک خللی نزد آنها در این بوده است.

می‌فرمایند که: «أما على الأول فلا يكفي ذلك للردع» آن ظهور، آن نص برای ردع کفایت نمی‌کند. «ضروراً أنّ عدم التزامهم» عدم التزام متشرّعه یکشف در این فرض از وجود خلل «فی ذلك الدلیل» کجایش خلل داشته است؟ «إما فی ناحیه انعقاد ظهوره» خللش در ناحیه ظهور آن دلیل است، از چه جهت خلل پیدا کرده بوده ظهورش؟ «من جهه قرینة متّصله» که آن قرینه متّصله به دست ما نرسیده است، حصر شده است یا یک جوری شده است «و إما من ناحیه حجّیته من جهه وجود مقیّد أو مخصّص أو معارض (که) قد وصل الیه (به آن متشرّعه معاصر) و لكن خفی علیه (بر این مکلف) و لكن خفی بر این مکلفی که متأخّر است.

س: حاج آقا اگر معارضی که چیز است احتمال معارض بدهیم این برای ما حجّت می‌شود؟ در معارضه اجتهادین ... این برای ما حجّت نمی‌شود.

ج: اگر فقط علماء باشد می‌توانیم بگوییم، اما همگان، فرض این است که متشرّعه را می‌گوییم، نه فقط علماء را تا بگوییم مبنایش این بوده است و به خاطر این جهت است.

همه

س: ...

ج: متشّرعه زمان ائمه را همه را می‌گوییم، که متشّرعه زمان ائمه علیهم السلام آنها از همین روایات می‌فهمیدند و آنجا اگرچه فتوا بوده است اما به این صورت نبوده است. حالا روایات که نقل می‌شده از روایات خودشان می‌فهمیدند فلذا بیشتر متشّرعه آن زمان از خود روایات مطلب را می‌فهمیدند، نه اینکه، اینطور رسم نبوده است. فتوا فی الجمله بوده است آن موقع هم، مثلاً عبدالله ابن بکیر یک حرفی دارد در باب طلاق، به او گفتند این چیست؟ روایت شما نقل می‌کنید؟ گفت نه این «رأی رزقنی الله». یا مثلاً معلی ابن خنیس با عبدالله اُبی یعقوب اینها در یک مسأله‌ای با هم اختلاف فتوا داشتند، بعد آمدند خدمت امام عرض کردند و اما یکی را فرمود این درست است ... نادرست است. بوده است فی الجمله اما معمولاً برای مردم روایت نقل می‌کردند.

س: ...

ج: نه

س: روایت یا رسیده است یا با معارضش رسیده است. اگر با معارض رسیده است مردم هم تعارض حساب کردند، جرح و تعدیل می‌کردند مردم؟

ج: بله، همین امروز هم مردم ...

س: پس همه اجتهاد بوده است.

ج: بله، دو خبر متعارض برسد مردم عمل نمی‌کنند و می‌گویند تساقط می‌کند. همین الان مردم، فرض کنید یک مسأله گو می‌گوید فتوای امام این است مثلاً، یک مسأله گوی دیگر می‌بیند که خلاف آن را می‌گوید. می‌گویند نه به این اعتبار است و نه به آن اعتبار است. نامه می‌نویسند و استفتاء می‌کنند که چیست، می‌گویند تعارضاً تساقطاً. فلذا اصلاً التساقط...

س: دوباره می‌روند استفتاء می‌کنند دیگر، یعنی روایت جدیدی را ...

ج: پس این روایت را که عمل نکردند ممکن است معارض دیده‌اند و گفته‌اند از این جهت عمل نکرده‌اند متشّرعه. اینطور بوده است. پس این روایت را به خاطر این عمل نکردند. شاید هم استفتاء کردند گفتند این روش ما درست است؟ گفته‌اند بله درست است. ممکن است اینطور بوده است.

س: ...

ج: اینکه تنبیهی است که در این می‌کنیم که می‌گوییم اگر یک روایتی الان وجود دارد که ظهورش مخالف با سیره معاصر یا معصومین است، ظهور این این است، یا نصّ در این است. اما اگر صورت اوّل را فرض کنیم که فقیه به واسطه قرائن و شرایط به دست آورد که آن موقع متشّرعه دست از آن سیره عقلائی بر نداشتند. الان نمی‌تواند این فقیه به استناد این روایت بگوید ما باید دست از این سیره برداریم و آن سیره حجت نیست، چرا؟ برای اینکه وقتی که آن متشّرعه علیرغم اینکه روایت به دست همه آنها رسیده است به آن عمل نکردند این برای ما کشف می‌کند که یا ما داریم اشتباه می‌کنیم و این ظهور

محقق نبوده است آن موقع، چرا؟ برای اینکه قرینه بر خلافش بوده است و آن قرینه به دست ما نرسیده است و یا اگر نه این ظهور بوده است، حجت نبوده است آن ظهور، چرا؟ چون ظهوری بوده است که نسبت به این سیره مخصّص داشته است. «إِنَّمَا يَحُلِّلُ الْكَلَامَ وَيَحَرِّمُ الْكَلَامَ» مخصّص داشته است، معاملات را خارج کرده بوده و مثلاً طلاق و نکاح و اینها در آن باقی مانده است. و یا اینکه اگر مخصّص و مقید نداشته است معارضی داشته که در نظر آنها اینها تعارض می‌کردند و تساقط می‌کردند.

«وَأَمَّا عَلَى الثَّانِي فَيَكْفِي ذَلِكَ لِلرَّدْعِ؛ إِذْ لَا يَكْشِفُ عَدَمَ التَّزَامِهِمْ فِي هَذَا الْفَرَضِ عَنِ الْخُلَلِ فِي دَلِيلِ الرَّدْعِ، فَهُوَ حَجٌّ وَ بِالتَّالِي رَادَعٌ» دَوِّم چه بود؟ که به بعضی رسیده است اما به همه نرسیده است، اینجا فقیه باید به این استناد کند و دست از سیره بردارد، چون عدم عمل آنها ممکن است در اثر این باشد که به دستشان نرسیده بوده، به دست آنها نرسیده بوده و عمل نکرده اند. مثل اینکه مثلاً اگر امام رضا علیه السلام یک مطلبی فرمود اصحاب امام صادق عمل نمی‌کردند به خاطر اینکه این روایت به دستشان نرسیده است. مهم نیست این. اینها هم چون به دستشان نرسیده بوده طبق سیره خودشان عمل می‌کردند، پس بنابراین این مهم نیست.

«وَأَمَّا عَلَى الثَّالِثِ فَلَا يَكْفِي ذَلِكَ لِلرَّدْعِ؛ إِذْ مِنْ الْمَحْتَمَلِ أَنْ يَكُونَ عَدَمُ التَّزَامِهِمْ فِي هَذَا الْفَرَضِ مُسْتَنَدًا إِلَى قَرِينَةٍ مُتَّصِلَةٍ بِذَلِكَ الدَّلِيلِ وَ لَوْ كَانَتْ غَيْرَ لَفْظِيَّةٍ وَ قَدْ وَقَفُوا عَلَيْهَا وَ خَفِيتْ عَلَى الْمَكْلُفِ الْمَذْكُورِ» اما صورت سوّم چیست؟ که شک دارد. شک دارد که به دست همه رسیده بود یا نرسیده بود؟! چطور است؟ این در صورت ثالث باز می‌فرماید «لَا يَكْفِي لِلرَّدْعِ» چرا؟ چون محتمل است، آن یكون عدم التزام آن متشرّعه معاصره در این فرض مستند باشد به یک قرینه‌ای که متّصل به آن دلیل بوده است، اگرچه آن قرینه غیر لفظیه باشد. مثلاً همانطور که درباره اجماع می‌گوییم، قرینه لفظیه نبوده است اما ظهور حال شارع بوده است، جو، معلوم است که این جوّ جوّی است که شارع راضی است، خودشان با هم معامله می‌کنند، و خودشان وقتی معامله می‌کنند نمی‌گویند بعثت، از سلوکشان، از عملشان می‌فهمیدند که پس «إِنَّمَا يَحُلِّلُ الْكَلَامَ وَ يَحَرِّمُ الْكَلَامَ» برای اینجاها نیست. پس چون احتمال وجود چنین مطلبی را می‌دهیم اینجا اصلاً عدم القرینۀ جاری نمی‌شود پس نمی‌توانیم به این کلام عمل کنیم و آن را رادع سیره قرار بدهیم.

می‌فرمایند که «و قد وقفوا (آن معاصرین ائمه و متشرّعه سابق) علیها (بر آن قرینه متّصله) و خفیت علی المکلّف المذكور (که زمانش متأخّر است) فَإِنَّ احْتِمَالَ الْقَرِينَةِ الْمُتَّصِلَةِ مَانِعٌ عَنِ انْعِقَادِ الظُّهُورِ، فَيَنْتَفِي مَوْضُوعُ الْحُجَّةِ، وَ بِالتَّالِي تَنْتَفِي الرَّادَعِ» پس موضوع حجّت از بین می‌رود و دیگر این ظهور حجّت نمی‌شود. وقتی این ظهور حجّت نشد رادعیتش از بین خواهد رفت و با این نمی‌توانیم آن را ردع کنیم.

پس بنابراین آن سیره می‌شود چه؟ آن سیره می‌شود سیره‌ای که حجّت است.

و صلى الله على سيّدنا محمّدٍ و آله الطاهرين.